

دادگستری حافظ منافع دولت و مردم است

قانون اساسی ماقوای مملکت را از هم تفکیک نموده و منطبق این تفکیک هیچ چیز دیگری نیست جز حفظ حقوق مردم. یکی از قوای سه گانه که قوه قضائیه است برای آن افزونه مجریه و مقننه جدا شده که تحت نفوذ آن دو فرار نکیرد و افراد مردم خاصه در مقابل اعضاء قوه مجریه مصونیت داشته باشند.

در بعضی از کشورها روابطی که منتهی بنزاع و مرافعه بین دولت و مردم گردد کم است ولی در بعضی ممالک این روابط زیاد است و ناشی از عملیاتی است که دولت بنام بازرگانی و عملیات تولیدی انجام می دهد در اینگونه ممالک روابط بین دولت و مردم که ریشه از معاملات و تمهیدات می گیرد باعث اختلافات می شود مثلا در ایران انحصار تریاک، پنبه، توتون بادولت است و زمانی دولت فروش قماش را در دست داشت و بازارچه فروشی می کرد بادولت کارخانه های متعدد بزرگی رامالک است و اداره می کند و طبیعی است بین مردم و دولت اختلافات زیادی ایجاد می شود که باید در یک مرجع بیطرفی رسیدگی شود و این مرجع بیطرف دادگستری است.

قوه قضائیه ما در مقابل قوه مجریه ادوار مختلفی داشته که از نظر تاریخی ضرر ندارد ندی گذشته را در نظر بیاوریم.

دوره اول - بهاد از مشروطیت تا انحلال عدلیه بوسیله مرحوم

شاور در ۱۳۰۵ :

این دوره از نظر مقاومت قوه قضائیه در برابر قوه مجریه دوره درخشانی محسوب می شود و می توان گفت که قوه مجریه در محاکم عدلیه نفوذی نداشته و قضات باتکاء استقلال قوه قضائیه ترتیب آری بنظر قوه مجریه در مورد دعاوی نمی دادند. آقایان و کلاء قدیمی دادگستری مسلما شواهد زیادی در نظر دارند ولی اینجا ب چند موردی را از اشخاص موثق شنیده ام و بیاد دارم که اشاره مختصری بدان بی مناسبت نیست.

بسیار واگذار شدن بانک استقراری روس از طرف اولین دولت روسیه شوروی با ایران بانک مزبور موسوم بانک ایران گردید و بانک ایران خواست نسبت باملاکی که اتباع ایران وثیقه نزد بانک روس گذارده بودند ادعای حق عینی کند و اگر این ادعای بانک ایران قبول میشد املاک زیادی مورد حق عینی دولت قرار می گرفت و لهذا دولت های وقت بسیار علاقمند بحاکم شدن بانک ایران در این نوع دعاوی بودند ولی باتمام تلاشی که دولت ها کردند نتوانستند عدلیه را تحت تاثیر قرار دهند و بحکمه استیناف حکم نمود که مطابق ماده ۲ اساسنامه بانک روس حق اذتھان

اموال غیر منقول اتباع ایران را نداشته و این حکم در دیوان عالی تیز با وجود تلاش زیادی که دولت برای نقض آن می نمود ابرام گردید و اشخاصی که املاکی از بدهکاران بانک روس خریداری کرده بودند املاک مزبور را تصاحب نمودند .

با آنکه بلیغنها تومان دعای دولت چنین حکمی لایحه وارد می آورد مملکت عدلیه وقت نخواست تملیقات دولت را بر قانون عدالت ترجیح دهد .

دوم - دوره بعد از انحلال نا شهر یور ۱۳۲۰ :

وضع این دوره چون در خاطره اشخاص باقی است احتیاجی بوضوح ندارد همینقدر می توان خلاصه نمود و گفت که عدلیه در مقابل قوه مجریه قدرت مقاومت و اذیت داده و تحت نفوذ و تأثیر دولت قراردادها و آنقدر موارد زیاده یاد همه ما هست که ذکر آن باعث افسردگی خاطر خواهد شد .

سوم - دوره بعد از شهر یور ۱۳۲۰ تا اختیارات جنات آقای

دکتر مصدق :

در این دوره دولت بانکاه قدرت نمی توانست محاکم عدلیه را تحت تأثیر قرار دهد ولی پس از واقعه شهر یور ۱۳۲۰ در ادارات و دستگاههای دولتی بی ترتیبی و هرج و مرج بوجود آمد و سوء استفاده زیادی از اموال و حقوق دولت شد و این موضوع بدون عکس العمل نبود .

بدین معنی که فکری جدید در بعضی از اشخاص روز نمود و آن این بود که در تعقیب کیفری تصور می رفت باید شدت عمل بخرج داد و اجراء این نحوه فکر بسا اوقات تصادف با اشخاص بیگناهی می کرد (مثل مرحوم هاشم نفیسی که در توقیف گاه دیوان کیفر کارمندان دولت فوت نمود) ولی نیت سوئی در میان نبود و بنظر می آمد اتخاذ چنین رویه باعث اصلاح خواهد شد .

این نحوه فکر در دعای مالی نیز اثر خود را می کرد و روساء ادارات بخود حق می دادند که بوزارت دادگستری یا روساء دادگاهها بعنوان مراقبت از دعای مربوط بدولت در دادگاهها مراجعه کنند و با کمال تأسف این نحوه دخالت قوه مجریه در امور قضائی پذیرفته میشد - برای آنکه این اظهار بدون دلیل نباشد خود شاهد بودم که در يك پرونده یکی از ادارات دولتی امامه رسمی بوزارت دادگستری نوشت که در دیوان عالی کشور از يك پرونده وزیر دادگستری مراقبت کند و وزیر وقت تقاضای آن اداره را قبول و با نامه رسمی بدادستان کل وقت مراقبت در پرونده را توصیه نمود .

البته مراجع اداری و وزارت دادگستری بعنوان مراقبت در حفظ حقوق دولت تصور می کردند نظارت در پروندهها لازم است ولی همینقدر مذاکره با ضامی دادگاه و جلب توجه اونسبت بدعای دولت کافی بود که از نظر اصول بین طرفین عوی تفاوت گذارده شود و بدون تردید چنین عملی برخلاف اصول عدالت و از بی طرفی که اولین شرط قضاوت است خارج خواهد بود و می توان گفت که در جریان دعوی بدون تأثیر نیست .

چهارم - دوره فعلی یعنی بعد از اصلاحات ناشی از اختیارات جناب

آقای دکتر مصدق :

منطق عدالت و اصلاحات اخیر و اینهمه زحماتی که برای اصلاح قوانین و تغییر تشکیلات کشیده شده داشتن قوانین صحیح و اجراء قوانین مزبور بنحو صحیح و تأمین نسای در برابر

قانون و عدالت است. انحلال دادگاههای اختصاصی نیز بهین هلت بود تا قانون واحد در تمام کشور جاری باشد.

ولی باز بیکی از مسائل مهمی بر می خوریم که همانا دعوی دولت بر مردم و بالعکس باشد و چون روابط مالی و ممالکاتی بین دولت و مردم زیاد است هر گاه روه سابق و فکر سابق در مورد اینگونه دعاوی بوجود آید بتدریج توه مجریه در قوه قضائیه تاثیر خواهد نمود حقوق مردم را متزلزل خواهد ساخت و حق ایست در این دوره جدیدی که قوه قضائیه می گذارند اهمیت این موضوع از نظر دور نشود.

در این موقع لازم است انقادی که بنظر لازم میرسد از قانون و روه به عمل آید تا مگر بیان قانون و مسئولین دادگستری باین امر مهم توجه نمایند.

بلا یسه قانونی حلف معاکم اختصاصی ایراد موثری می توان نمود زیرا در ماده شش آن چنین مقرر شده:

« نسبت بدعاوی که فعلا در دیوان دادرسی دارایی مطرح است و منتهی بصدور حکم نهائی نشده باشد و همچنین دعاوی که بعد مطرح می شود قسمت بدوی بشبه اول دادگاه شهرستان تهران بتصدی رئیس اول و قسمت تجدید نظر بدادگاه استان مرکز ارجاع خواهد شد.

تبصره - در صورتی که رئیس اول دادگاه شهرستان قانونا نتواند رسیدگی کند قدیمترین رئیس سایر شعب دادگاه مزبور رسیدگی می نماید ».

بس از تصویب لایحه قانونی مزبور و اجراء آن تبصره باده شش قانون مزبور بدین عبارت افزوده شده است: « ماده اول تبصره ماده شش لایحه قانونی حلف معاکم اختصاصی شماره ۱۳۱۴۴ مصوب ۲۹/۶/۳۱ بمذاکله (قانونا) جمله (با همت کثرت و تراکم کار) اضافه میشود. »

بطوریکه ملاحظه می فرمایید در مورد دعاوی دولت از یکطرف دادگاه اختصاصی سابق حلف شده ولی از طرف دیگر در قانون جدید هم باز رسیدگی باین قسم دعاوی اختصاص بر رئیس دادگاههای شهرستان تهران داده شده و بعد از اصلاح قانون هم رسیدگی بدعاوی مزبور مختص قدیمترین رئیس سایر شعب دادگاه است.

بنابر این دو قسم اختصاص در این لایحه مشاهده میشود:

۱- اختصاص رسیدگی بدادگاه شهرستان تهران در صورتی که این اختصاص منطبق و هلتی ندارد و چگونگی می توان گفت مثلا برای رسیدگی بوضع مطالبه قیمت ده صندوق قشاق که در خرمشهر در بنگاه گل بنادر تلف شده دادگاه شهرستان آبادان و بعدا دادگاه استان اهواز و یا در مورد دعوای دیگر دادگاه شهرستان و استان تبریز مورد اعتماد نباشند و فقط قضات دادگاههای شهرستان و استان تو ان مورد اعتماد میباشند من یقین دارم آقایان قضات و مستشاران مرکز خود تصدیق خواهند نمود تردید در صلاحیت علمی یا اخلاقی همکاران ایشان که در استانها مشغول انجام وظیفه اند صحیح نخواهد بود و وزارت دادگستری هم مسلما از نظر بدگمانی بآنها این دعاوی را اختصاص بر مرکز نداده بلکه توجه کافی باین امر نشده که از یکطرف انحلال دادگاههای اختصاصی و بعد حصر دعاوی بدادگاه شهرستان تهران مقتضی نبوده و حق ایست که این محدودیت برداشته شود و از مرکز دعاوی در یک حوزه قضائی احتراز شود.

اختصاص دوم حصر رسیدگی بدعاوی مزبور بقضات معینی است که اینهم بری مورد است چه تفاوتی بین دعوای مردم و دولت نیست اگر قضات دادگاه شهرستان صلاحیت تصدی مقام خود

و نهارند چرا وزارت دادگسری آنها را در این مقام ابقاء نمود و اگر دارای صلاحیت اند چگونه یکتفر از قضات دادگاه شهرستان می تواند صلاحیت دارد موضوعی را که بین مردم مطرح است و مبلغ آن از یک میلیون ریال مثلا متجاوز است رسیدگی و قضاوت کند ولی همان شخص در یک دعوای هفت هزار ریالی که یکطرف آن دولت باشد صلاحیت رسیدگی و قضاوت ندارد ؟ پس تنظیم لایحه باین کیفیت از منطبق دور است و بمقیده نویسنده بعد از انحلال دادگاههای اختصاصی این اختصاص و تفاوت بین دادگاههای تهران و استانها باید برداشته شود و در داخله دادگاهها نیز اعضاء آن نباید تفاوتی داشته باشند و همه آنها باید بتوانند در پرونده هایی که دولت طرفیت دارد قضاوت نمایند .

یک رویه که در سابق وجود داشته باید بکلی متروک گردد و آن مراجعه روساء ادارات دولتی بوزارت دادگسری یا روسای محاکم راجع بپرونده های مربوط بدهاوی دولت و مردم است .

هیچکس نمی تواند منکر شود که چنین امری معمول بین روسای ادارات دولتی بوده ولی ادامه آن مجوزی ندارد و روسای دادگاهها در چنین مواقعی نه فقط نباید با ادب و نزاکت قبولی تقاضاهایی را دائمی بر مراقبت نسبت بپرونده های مربوطه بدهاوی دولت بپذیرند بلکه برای حفظ حیثیت دادگسری و رعایت اصول موظف اند با کمال خشونت بپرتقاضاکننده جواب ده بدهند زیرا :

ادارات دولتی هم مشاورین حقوقی دارند و هم وکیل دادگسری برای دفاع و عنوان مراقبت از پرونده های مربوط بدولت عنوان قانونی نیست و توصیه بقاشی در باب توجه بمتافع اینکه دولت خود بکفوح توصیه معسوب و از بیطرفی خارج است و اگر مقصود از چنین توصیه چاب دقت قاضی باشد قاضی موظف بدقت است و الا در هر پرونده باید روسای دادگاهها این توصیه را گفته از ازم طرف دولت باشد بانه و این امر زائد و لغوی است .

اکنون دوباره بمطلب بر میگردیم - بنا بآنچه گفته شد اختصاص دهاوی دولت بیک محکمه باینک شخص جهت و منطقی نداشته و ندارد و هرگاه منظور از این اختصاص آن باشد که مراقبت در پرونده ها بسهولت میسر باشد بطوریکه گفتیم در زمان طرح پرونده مراقبت اگر از طریق توصیه بدقت در پرونده از نظر منافع دولت باشد این عمل خروج از بیطرفی است و اگر توصیه بدقت در باب پرونده نشود و پرونده های مربوط بدولت با شرایط متساوی با پرونده های دیگر رسیدگی میشود تمرکز آن در یک شخص باشمبه منطبق قانع کننده نخواهد داشت .

چه از اختصاص پرونده ها بیک شعبه یا شخص نظر ابراز عدم اعتماد بشخص و یا بشعب دیگر نیست و تفکر ما هم از آن جهت است که برای این رویه منطقی نیییم و اگر این رویه ترک شود اثر بهتری خواهد داشت زیرا وقتی پرونده های مخصوص بدولت در یک شعبه مطرح نشد کارهای بیشتر دیگری هم بآن شعبه ارجاع میشود و ما در غیر دهاوی دولتی از افکار آن قضات استفاده می کنیم .

واژ طرفی چون دهاوی دولت و مردم در اثر روابط متعدد مالی و معاملاتی دولت با مردم انواع زیادی را شامل است اگر این دهاوی بمحاکم مختلف ارجاع شود باعث تقویت و تکامل معلومات قضائی قضات در مسائل متعدد خواهد شد و مردم هم از افکار عموم قضات استفاده خواهد کرد و بحث و مذاکره بین همه قضات در مسائل متعدد و صدور آراء مختلف باعث خواهد شد نظریات و عقائد مختلف اظهار شود و بدیهه ترین فکر و عقیده در دیوان کشور مورد تأیید قرار گیرد - ولی رویه فعلی از جهت تکامل قضات مضر و تئیر آن از جهتی که گفته شد مفید است .

دوخانه مقاله لازم میدانم موضوعی را هم بااستحضارخوانندگان برسانم که مقصد بیان امور دولتی درموقع طرح دعای برطبقه مردم بادقاع از دعای مردم تصور می کنند که صرف ادعای نفع دولت باید موجب مسئولیت طرف دولت گردد . در صورتی که وقتی شکایت باادگام آورده شد ملاحظاتی ازاین قبیل نباید وجود داشته باشد و اگر درامر قضاوت ملاحظاتی بیان آید دیگر جایی برای اجرای قانون و عدالت نیست در صورتی که قضات دادگستری قانونا وجداناً مکلف برهایت و اجراء صحیح قانون اند و وظیفه برای حفظ منافع دولت ندارند زیرا قوه قضائیه از قوه مجریه جدا است و اگر خدا نکرده دادرسی پیدا شود که ملاحظه نفع دولت خود را قسام مقام قوه مجریه کند نه فقط بسبب خدمت نمی کند بلکه صدمه خواهد زد زیرا خدمت یک قاضی بسبب خدمت خود فقط این است که در مقابل خود قانون و تساوی و عدالت را قرار دهد تا اگر دولت یا یکی از افراد بحق دیگری تجاوز کند مظلوم همیشه اشاره بباخ دادگستری و معکمه کند متعددی و متجاوز سر جای خود بنشیند .

در اینجا بیورد نیست حکایت آن پیرزن و قیصر آلمان را بیاد خوانندگان بیاورم که وقتی قیصر خواست آسیاب او را بفرد و او امتناع داشت و قیصر او را تهدید نمود که بزود آسیاب را خواهد گرفت و پیرزن تهدید او را رد کرد و قیصر باو گفت که باچه قدرتی در مقابل قدرت من می توانی استناد کنی آن پیرزن رو بباخ عدالت کرد و با انگشت خود کاخ عدالت را نشان داد و با نشان دادن کاخ عدالت قیصر مقتدر آلمان را بر سر جای خود نشانید و از خرید آسیاب منصرف ساخت - برای قاضی تنها حکم بر نفع دولت صادر کردن مزیت و افتخاری محمود نمی شود قاضی خوب آنست که در قضاوت ملاحظه هیچ کس را نکند و تفرقی بین دولت و مردم نگذارد و در قضاوت قانون و اصول و وجدان را تنها شناسد .

سید جعفر بو شهری

اصول

(۲) پس استصحاب در کجا حجت است؟

نظریه اول - در موردی که امری عدمی در مرض استصحاب قرار گیرد اعتماد با استصحاب جایز و در صورتی که مستصحب وجودی باشد استصحاب حجت نیست . این نظریه بدلائل زیر مردود شده است .

الف - وجود شیبی در زمان و مکان معین با عدم غیر آن در همان مختصات لازم و ملزومند چنانکه حیات از عدم موات و مالکیت از عدم مالکیت غیر منفک نیست پس اگر استصحاب وجود شیبی بنا بر نظریه بالا متصور باشد استصحاب نقیض آن که محققا امری عدمیست بلاشکال و ناگفته پیداست که نتیجه قهری و فاسد این مقدمه قبول حجت استصحاب است بطور اطلاق .